

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

این پارچه که به پاسخ نشیده ای به نام (بلای جان) اثر جناب
محترم الحاج "خلیل الله ناظم باختری"، شاعر شیواییان و
شیرین کلام سروده شده، تقدیم است. امید طرف پسند خاطر
خوانندگان محترم پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"
قرار گیرد.

باعرض حرمت و مودت موفور

عصای پیری

دختر جرمن قشنگ و دلرباست

خوشنما ، خوش هیكل و گیسو طلاست

لب عنابی است و چشمانش ، کبود

جلوه گر ، جذاب ، چون آهن ریاست

میکنند با یک نگه ، تسخیر دل

زخم مژگانش همیشه بی دواست

می خرامد در فضای آرزو

مژده وصلش که بی چون و چراست

آتش عشقش ، شود گر شعله ور

پیری و ضعف بدن ، هردو خطاست

گر فشارد با محبت ، در بغل

مشکل و هر عقده را مشکل کشاست

ور شود همبستر از روی وفا
صد هزاران مرحبا و مرحباست
(گر چکد لعل بدخشان در یمن)
ساحل بحر وجودش مدعاست
گر وزد پیک صبا از خاطرش
هر قدر سیری ، دوباره اشتهاست
ور بریزد ، ساحل جودش ، یمی
لؤلؤ و مرجانها ، وا احسانست
مستی یی پیک صبا و شبنمش
بس عزیزان ، بیش ازین شرم و حیاست
وصف جرمن ، اندکی کردم رقم
بهتر از حور است و اما بیوفاست
لیک بشنو این حقیقت را زمن
دختر (افغان) همیشه با وفاست
بانمک ، باعفت و شرم و حیا
با وقار و با غرور و با صفاست
گیسوان ، شیرنگ و رخسارش چو مه
نزد او ، خورشید ، بی نور و نماست
زلف مشکینش ، پریشان گر شدی
آهوان چین ، بی مشک ختاست
لب گرفتن از لبانش مشکست
قند دزدی ، مزه دار و کیمیاست
دختر افغان ، طلای خالص است
دختر جرمن ، مس طلا نماست
مسگران را چکش و سندان و مس
قدر زر بر زرگر و ، مسگر خطاست
آرزوی دختر جرمن ، زر است
کم شود زر ، بیوفا ، نا آشناست
از وفای دختر افغان میپرس

آرزویت را همیشه جانفداست
صادق عهد است و ، پیمانش چنان
گر بمیری ، یار دیگر نارواست
هر قدر توصیف بنمایم کم است
دختر افغان که تاج پُر بهاست
هم زن است و مادر و هم همدست
موسم پیری به دستت چون عصاست
بی وطن ، آواره در مُلکِ غریب
« نعمتا » آغوشِ گرمش مُلتجاست